

می‌توان شغل‌هایی طولانی‌تر مانند خدمتکار، کارگر روزمزد، ارباب‌چی و غیره نیز به دست آورد. در بسیاری از کشورها، تخصص‌های زیادی در کارهای خانه به‌دوشی رشد کرده‌اند. در مورد ناحیه ویسبادن^۱، کونو فرانکشتاین اطلاعات زیر را عنوان کرده است: «بخش غربی دیل^۲ و باقی بخش وستروالد^۳ و قسمتی از بخش اوبرلان^۴ که وستروالد را به شمال غربی متصل می‌کند، دارای نیروی کارگری زیادی هستند. از این مناطق تعداد زیادی کارگر به بخش‌های صنعتی کنار راین^۵ سرازیر می‌شوند که از شروع بهار تا زمستان در آنجا ساکن می‌شوند. تعدادی هم به صورت دوره‌گرد (دستفروش) به این محل‌ها روانه می‌شوند. دربارهٔ این مهاجرت، که رفته‌رفته ابعاد وسیعی پیدا کرد، گزارشی از بخش اوتروستووالد^۶ اطلاعات پرمعنایی را در اختیار ما قرار می‌دهد: در فصل بهار، فروشندگان دوره‌گرد^۷ دهکده‌ها را زیر پا می‌گذارند و از دختران و پسرانی که حاضر به انجام دادن این کار هستند ثبت‌نام به عمل می‌آورند؛ و در قوریه همراه آنها به کشورهای مختلف مانند هلند، سوئیس، لهستان، ساکس و غیره سفر می‌کنند. این افراد استخدام‌شده در مراکز بزرگی مانند لایپزیگ^۸ کالاهایی را که می‌بایستی به قیمت معین به فروش برسانند دریافت می‌کنند و ثمرهٔ فروش‌شان را به مسئولان خود تحویل می‌دهند. آنها حقوق سالیانه دریافت می‌کنند که این حقوق بسته به میزان مهارت آنها در فروش بین ۳۰۰ تا ۴۰۰ مارک در نوسان است. هزینه‌های آنها را نیز اربابان‌شان پرداخت می‌کنند. معمولاً در حوالی نوئل با مقدار قابل ملاحظه‌ای پول به سرزمین خود برمی‌گردند.

«و از مدت‌ها پیش مشاهده شده است در مناطقی که تعدادی از این‌گونه فروشندگان دوره‌گرد وجود دارند، وضع کشاورزی رفته‌رفته بهبود می‌یابد، زیرا دستمزدهای کودکان در اختیار والدین قرار می‌گیرند و در جهت منافع عمومی مصرف می‌شوند. وضع مدیریت مزرعه بهتر می‌شود و خرید دام، به‌خصوص تعدادی گاو، میسر می‌شود و امکان تهیهٔ مقداری کود شیمیایی برای برداشت بهتر به وجود می‌آید، و بالاخره امکان توسعهٔ ملک نیز فراهم می‌گردد؛ مقداری از این پول نیز در صندوق‌های پس‌انداز ذخیره می‌شود.

«در بسیاری از مناطق، تعداد افرادی که بدین‌ترتیب استخدام می‌شوند به حدی است که دیگر نیروی کار لازم برای خود محل باقی نمی‌ماند. این مهاجرت از نظر مالی ارزش دارد، ولی از نظر روحی و اخلاقی (به‌خصوص در مورد زنان) ضررهایی نیز دربردارد.^۹»

«دهکده‌های کوهستانی فقیر در پالاتینا، کارگران اضافی خود را به آسانی و تحت نام موسیقی‌نواز به خارج روانه می‌کنند. حاصلخیزی خاک، که به‌خصوص از سنگ‌های وُرژ تشکیل شده، بسیار کم

1. Wiesbaden
3. Westerwald
5. Rhin
7. Landgänger

2. Dill
4. Oberlahn
6. Unterwestwald
8. Leipsig

است و دهقانانی که صاحب املاکی بین ۳ تا ۴ هکتارند در شرایطی رقت‌بار زندگی می‌کنند و اغلب برای گذراندن زندگی خود مجبورند به کارهای کمکی روی آورند. در دهکده‌هایی از این قبیل رئیس (۹) مجبور است برای گذراندن زندگی خود به مناطقی دیگر روی آورد. او در مناطق بسیار دور به عنوان موسیقی‌نواز، کمک‌بنا، و به‌ندرت به عنوان خدمتکار، به کار مشغول می‌شود. موسیقی‌نواها عموماً از نظر اقتصادی در وضعیت خوبی هستند، و معمولاً برای خانواده‌هایشان به اندازه کافی پول می‌فرستند به طوری که خانواده قادر است بدون نگرانی زندگی کند و رفته‌رفته ملک کوچکی را به دست آورد. وضعیت بناها معمولاً به این خوبی نیست؛ و بالاخره خدمتکاران کمتر از سایرین موفق به پس‌انداز می‌شوند.^۱

این کارگران فصلی به طور منظم به سرزمین‌های خود باز می‌گردند و محصول کار خود را صرف واحد کشاورزی خود می‌کنند. در اینجا نیز بهره‌برداری بزرگ است که نیروی جدیدی به بهره‌برداری‌های کوچک می‌دهد (چه در شهر و روستا، چه در کشاورزی و صنعت). منفعت‌های دیگری نیز از آن و از افرادی که کشور خودشان را برای مدتی ترک کرده‌اند عاید واحدهای کوچک می‌شود. این افراد که اغلب مجردند هیچ‌گاه باز نمی‌گردند. بسیاری از آنها برای همیشه در محل جدید فعالیت‌شان مستقر می‌شوند؛ ولی با وجود این، تعداد زیادی از آنها پس‌اندازهای خود را برای حمایت از خانواده‌هایشان، که قادر نیستند تنها با بهره‌برداری از زمین‌شان زندگی خود را بگذرانند، می‌فرستند. گفته می‌شود در ایرلند، اجاره‌های دهقانان خرده‌پا توسط پس‌اندازهای ایرلندی‌های خوبی که در امریکا مشغول به کار هستند پرداخت می‌شوند، و در مورد مالیات‌های مربوط به املاک دهقانان آلمان نیز وضع به همین صورت است. ولی علی‌رغم بدبختی و فلاکت موجود در روستا، بسیاری از آنها به سرزمینی که در آن متولد شده‌اند باز می‌گردند؛ آنها باز می‌گردند، یا به خاطر ازدواج، یا استفاده از ارث و به دست گرفتن امور ملک کوچک پدری؛ و با بازگشت‌شان، پس‌اندازشان را نیز به همراه می‌آورند، پس‌اندازی که برای مدتی، بیش از یک ملک در خطر نابودی یا درآمدی ناچیز به آنها امکان خریدن زمین‌های جدید، خرید یک گاو، و برپا ساختن مجدد کلبه در حال ویرانی را می‌دهد. این کارگران برای کشورهایی که به آنها مهاجرت می‌کنند موانعی در راه ترقی محسوب می‌شوند. چون از کشورهایی می‌آیند که فقیرتر و از نظر اقتصادی عقب‌افتاده‌ترند، بنابراین احتیاجات‌شان کمتر است و اکثر اوقات ناآگاه‌تر و مطیع‌تر نیز هستند. آنها در یک کشور غریب، بدون برخورداری از حمایت مردم آنجا که غالباً نسبت به آنها روی خوش نشان نمی‌دهند و معمولاً زبان‌شان را نمی‌فهمند، قادر به مقاومت زیاد نیستند. همین کارگران هستند که باعث به وجود آمدن فشار بر دستمزد شده و اغلب موجب شکسته شدن اعتصابات می‌شوند؛ این کارگران به مراتب دشوارتر از سایرین به عضویت سندیکاها درمی‌آیند. ولی همین عناصر، که مانعی بر سر راه پیشرفت و ترقی کشورهایی که به آنها مهاجرت می‌کنند محسوب می‌شوند، برای کشورهای خودشان (کشورهایی که

از آنها خارج شده‌اند و دوباره به آنها برمی‌گردند) عالی‌ترین پیش‌فراوان ترقی و پیشرفت به حساب می‌آیند. آنها هر اندازه نسبت به محیط جدیدشان سرکش و نافرمان باشند باز هم قادر نخواهند بود کاملاً از تأثیرات آن دور بمانند؛ آنها با احتیاجات تازه و ایده‌های جدیدی آشنا می‌شوند که هر قدر هم برای وطن جدیدشان عقب‌افتاده و واپس‌گرایانه باشد برای موطن قدیم‌شان انقلابی و طغیان‌گرانه خواهد بود. همین عناصر، که در اینجا به‌عنوان مناسب‌ترین عناصر برای استثمار و سرکوب تلقی می‌شوند، در کشورهای خودشان به صورت برهم‌زنندگان نظم و تحریک‌کنندگان ناراضیتی و تنفر طبقاتی محسوب می‌شوند.

کرگر با تأسف می‌گوید: «گسترش افق روشنفکری، و ناپایداری روحی کارگرانی که برای یافتن کار به نقاط دوردست می‌روند، اغلب اوقات به کاهش محسوس احترام به اولیای امور منجر می‌شود. افراد گستاخ، بی‌ادب، متفرعن و مغرور می‌شوند و روابط پدرسالاری را که در بسیاری از املاک شرقی هنوز بین ارباب و خدومه وجود دارد و با شرایط اقتصادی و اجتماعی آنجا هماهنگی کامل دارد سست می‌کنند.»^۱

بدین ترتیب، کار در نقاط دوردست همان تأثیراتی را به دنبال دارد که استقرار صنایع بزرگ در قلب روستاها به دنبال داشت. این امر باعث استحکام مالکیت کوچک ارضی (این عنصر به اصطلاح محافظه‌کار) می‌شود ولی در عین حال تحول کاملی در شرایط زیست خرده‌مالکان ارضی ایجاد می‌کند و احتیاجات تازه و ایده‌هایی جدید را که عنوان محافظه‌کارانه سزاوار آنهاست در اختیار آنان قرار می‌دهد.

آنهايي که تصور می‌کنند ارقام آماری صرف محتوای بی‌نهایت متنوع زندگی اجتماعی را به‌خوبی منعکس می‌کنند، می‌توانند از نتیجه‌گیری ارقام مربوط به واحدهای کشاورزی در این باره، که علی‌رغم تکامل عمیق شهرها در روستاها همه‌چیز مانند گذشته باقی مانده است و هیچ تغییری در هیچ جهت به وقوع نمی‌پیوندد، آسوده‌خاطر شوند. ولی اگر به پشت این ارقام بنگریم، بدون اینکه رابطه موجود میان واحدهای کشاورزی بزرگ و کوچک ما را مسحور کند، قضاوت دیگری خواهیم کرد. مطمئناً مشاهده خواهیم کرد که تعداد واحدهای بزرگ تغییر نمی‌کند و واحدهای کوچک جذب واحدهای بزرگ نمی‌شوند، اما همچنین متوجه خواهیم شد که هر دو این واحدها، به لطف توسعه صنعتی، دستخوش تحولی تمام‌عیار می‌شوند؛ تحولی که موجب ایجاد تماسی بیش از پیش فشرده میان مالکیت کوچک ارضی و پرولتاریای بی‌چیز می‌شود و منافع آنها را هر چه بیشتر به یکدیگر نزدیک می‌کند.

ولی نتایج تکامل اقتصادی به این محدود نمی‌شود. این تکامل یک رشته عوامل دیگر را نیز به وجود می‌آورد که ماهیت کشاورزی تولیدکننده کالا را، که مازاد تولیدی برای جامعه به وجود می‌آورد، سر تا پا دگرگون می‌کنند.

مشکلات رو به افزایش کشاورزی ای که برای بازار تولید می‌کند

الف. بهره مالکانه

همان‌طور که مشاهده کردیم تولید سرمایه‌داری به کمک بهره‌برداری‌های بزرگ و مدرن به کشاورزی، که در پایان دوره فئودالی دچار نوعی اضمحلال عمیق گشته بود، رشد تکنیکی بی‌سابقه‌ای بخشید. ولی از سوی دیگر نیز شاهد بودیم که این نظام تولید منجر به گرایش‌هایی مخالف با توسعه و رشد بهره‌برداری بزرگ می‌شود؛ گرایش‌هایی که با قدرت از سلطه واحدهای بزرگ کشاورزی در نظام اجتماعی فعلی جلوگیری می‌کنند و مانع می‌شوند که کشاورزی به آن درجه از رشد دست یابد که با امکانات کنونی تحقق‌پذیر است. حتی این گرایش‌های مخالف می‌توانند از طریق تجزیه زمین از نظر تکنیکی باعث پسرفت کشاورزی شوند.

ولی تنها با محدود کردن بهره‌برداری‌های بزرگ نیست که شیوه تولید سرمایه‌داری برای کشاورزی مضر است؛ زیان بهره مالکانه کمتر از آن نیست.

ما قبلاً نیز بارها اشاره کرده‌ایم که قیمت خرید زمین عمدتاً عبارت است از بهره مالکانه کاپیتالیزه شده. در اینجا ما فقط از قیمت زمین سخن می‌گوییم و قیمت یک ملک ارضی مورد نظر ما نیست. قیمت ساختمان‌ها، اثاث، ابزار و حیوانات نیز همانند سایر کالاها توسط زمان کار اجتماعی لازم برای تولیدشان تعیین می‌شود.

یک سرمایه‌دار صنعتی نیز یا باید بهره مالکانه را بپردازد یا زمین را بخرد. ولی قیمت زمین تنها بخش کوچکی از کل سرمایه به کار گرفته شده توسط وی برای تولید را تشکیل می‌دهد.

در کشاورزی وضع به گونه‌ای دیگر است. آنچه سرمایه ارضی، یعنی بهره مالکانه کاپیتالیزه شده، نامیده می‌شود، بخش عمده پولی را تشکیل می‌دهد که کشاورز برای کشت زمین‌هایی که در اختیار دارد مصرف می‌کند.

در بهره‌برداری‌های متوسط و بزرگ اروپای مرکزی، که در آنها کشاورزی همراه با نظام اصطلب‌های دائمی وجود دارد، سرمایه بهره‌برداری عموماً ۲۷٪ تا ۳۳٪ قیمت زمین است، که البته

ممکن است متناسب با شدت تمرکز کشت تا ۱۵٪ کاهش یا تا ۴۰٪ افزایش پیدا کنند. در ناحیه ساکس مقدار متوسط سرمایه برای بهره‌برداری از یک هکتار زمین به ۴۱۰ مارک بالغ می‌شود. متوسط قیمت خرید املاک به ۱۹۳۰ مارک می‌رسد.^۱

بوخن‌برگر نیز مثال یک دهقان عمده از اهالی بادن را ذکر می‌کند که ارزش ملکش ۴۶,۲۳۳ مارک است؛ ارزش اثاث وی ۶۸۲۰ مارک (یعنی ۱۴/۷۲٪) و ارزش ساختمان‌ها ۵۴۸۰ مارک (یعنی ۱۱/۹٪) است؛ برعکس، ارزش زمینش برابر است با ۳۳,۹۲۳ مارک (یعنی ۷۳/۴٪).^۲ از کل سرمایه به کار گرفته شده، تنها $\frac{1}{4}$ آن در تولید به شکل فعال شرکت دارد.

بنابراین دهقان فقط می‌تواند بخش ناچیزی از سرمایه‌اش را به شکلی فعال در بهره‌برداری مورد استفاده قرار دهد. او مجبور است $\frac{3}{4}$ یا $\frac{2}{3}$ سرمایه‌اش را برای دریافت حق بهره‌برداری از زمین به مالک قبلی بپردازد. بنابراین از آنجا که سرمایه کافی در اختیار ندارد واحد تولیدی‌اش باید بیش از پیش کوچک شود یا کشت در آن به صورتی غیر متمرکز انجام گیرد.

آنها برعکس نظریه پردازان به عنوان افرادی که حرفه خود را به خوبی می‌شناسند ترجیح می‌دهند محدوده‌هایی که در بالا بدان اشاره شد، برای یک سرمایه‌گذاری مشخص زمین بیشتری را مورد استفاده قرار دهند (حتی اگر زمین رهنی باشد) تا اینکه بار قرض خود را سبک ترک کنند؛ به ندرت اتفاق می‌افتد که یک کشاورز قیمت زمینش را نقداً پرداخت کند. وی تمام سرمایه‌ای را که در اختیار دارد به عنوان سرمایه بهره‌برداری در نظر می‌گیرد و با توجه به آن وسعت ملکی را که به خریدش تمایل دارد تعیین می‌کند. او قیمت زمین را نمی‌پردازد یا تنها قسمت ناچیزی از آن را می‌پردازد. وی باید قیمت زمین را که به صورت رهنی درآمده است به صورت بهره مالکانه به وام‌دهنده، یعنی صاحب حقیقی زمین، بپردازد.

بدین ترتیب هر تغییر مالک زمین موجب مقروض شدن است. اگرچه این فرض که تغییر مالک تنها منبع مقروض شدن ملک ارضی است و احتیاج به تکامل و بهبود درخور اشاره نیست غلوآمیز است، اما این مسئله که این تغییر مهم‌ترین دلیل افزایش قرض رهنی است صحت دارد. در نقاطی که نظام اجاره‌ای حاکم است، سرمایه‌گذار کشاورز می‌تواند تمام سرمایه‌اش را منحصراً به بهره‌برداری اختصاص دهد. در این نظام، کشاورزی می‌تواند به کامل‌ترین شکل خصوصیت سرمایه‌داری پیدا کند؛ بهره‌برداری از طریق نظام اجاره‌ای شکل کلاسیک کشاورزی سرمایه‌داری است. نظام اجاره‌ای در عین حال که استفاده کامل از سرمایه واحد مذکور را امکان‌پذیر می‌سازد امتیاز دیگرش این است که به مالک ارضی امکان می‌دهد تا از میان داوطلبان اجاره ملک، ماهرترین و پولدارترین آنها را انتخاب کند، حال آنکه در بهره‌برداری توسط خود مالک ارضی، اکثراً تصادف در جانشینی و وراثت است که شخص کشاورز را تعیین می‌کند.

۱. کرامر، دستورالعمل کشاورزی گولتز، جلد ۱، صص ۲۷۷-۲۷۹؛ کرافت، بهره‌برداری‌های نمونه، صص ۵۸-۶۰.

۲. موقت دهقانان، جلد ۳، ص ۲۴۹.

این موضوع برای بهره‌برداری‌های کوچک کشاورزی مشکلات بزرگی را به وجود نمی‌آورد. بهره‌برداری دهقانی همیشه یکنواخت و ساده است. فرزندان دهقانان مجبورند از سنین جوانی در مزرعه کار کنند و به سرعت تجربه لازم را به دست آورند. البته به طور مسلم میان استعداد‌های مختلف دهقانان تفاوت‌هایی موجود است ولی این اختلافات ناچیز و تأثیرشان بر اداره بهره‌برداری بسیار اندک است.

در مورد واحد کشاورزی بزرگ وضع به گونه‌ای دیگر است. این قبیل بهره‌برداری‌ها ارگانیک‌های پیچیده‌ای هستند که اداره آنها محتاج اطلاعاتی علمی و عملی و در عین حال آموزش‌هایی جدی در امر تجارت است. ولی طبقه مالکان بزرگ ارضی در طی تکامل سرمایه‌داری بیش از پیش احتیاجات و سلیقه‌های افراد شهری را کسب می‌کنند؛ شهر بیش از پیش آنها را به سوی خود جلب می‌کند و در شهرهاست که فرزندان‌شان بزرگ می‌شوند. مسلماً پسران مالکان بزرگ ارضی، مانند فرزندان دهقانان، در حین بزرگ شدن امور کشاورزی را فرا نمی‌گیرند. آنها در شهرها آموزش جدی زراعی و تجارتی را دنبال نمی‌کنند. به علاوه، مالک بزرگ ارضی با وجود اقامتش در شهر همچنان عمیقاً پایبند رسوم فئودالی‌اش باقی می‌ماند. پسران مالکان بزرگ ارضی در دربار و ارتش آموزش می‌بینند. اغلب اتفاق باعث می‌شود مرد جوانی که «تحصیلاتش» بیشتر در میدان مسابقه و رستوران بوده است و می‌بایستی قاعدتاً یک متخصص ورزشی یا مثلاً شراب‌شناس شود به صورت یک کشاورز درآید. چنین شخصی به طور طبیعی قادر نیست برتری بهره‌برداری بزرگ را بر نوع کوچک آن نشان دهد. ولی ملکش، به خصوص زمانی که بهره‌مالکانه بالا رود، به خوبی قادر است مدت‌زمانی طولانی وی را از غرق شدن نجات دهد.

در مورد کشاورز مستأجر، وضع شکل دیگری دارد. بهره‌مالکانه نمی‌تواند برای جبران ضررهای واحد بهره‌برداری به وی کمک کند. با مقروض کردن ملک نیز نمی‌تواند خودش را نجات دهد؛ او مجبور است هر سال سر وقت اجاره خود را پرداخت کند. اگرچه امکان انتخاب یک مستأجر مناسب وجود دارد ولی از سوی دیگر باید توجه داشت که یک اجاره‌نشین نالایق به سرعت باعث ورشکستگی می‌گردد. رقابت میان اجاره‌نشین‌ها بیشتر است تا میان کشاورزانی که خودشان مالک زمین‌شان هستند.

و به علاوه از آنجا که کشاورز اجاره‌نشین، برای خریدن زمین، و اغلب اوقات نیز برای ساختمان‌ها هیچ مبلغی پرداخت نمی‌کند، قادر است کلیه سرمایه‌اش را در بهره‌برداری به کار برد، به طوری که با یک سرمایه مشخص قادر است بیشترین مقدار زمین را به متمرکزترین شکل به زیر کشت درآورد. بدین ترتیب در میان اشکال تولید سرمایه‌داری، نظام اجاره‌ای نظامی محسوب می‌شود که بالاترین تولید خالص را ایجاد می‌کند.

ولی این نظام جنبه‌های منفی نیز دارد. اجاره‌نشین تمایل دارد بالاترین بازده را از خاک به دست آورد؛ و بهترین شرایط موفقیت را نیز دارد، ولی به هیچ وجه برایش مهم نیست که این بازدهی ثابت باشد، مخصوصاً اگر مدت قرارداد طولانی نباشد. هر قدر خاک زودتر فرسایش یابد بهره‌برداری وی

پر منفعت تر خواهد بود. البته در قرارداد می توان قید کرد کشت گیاهانی که سبب فرسایش شدید خاک می شوند صورت نگیرد؛ و در این مورد دستورات مفصلی در قراردادها آورده می شود، ولی بهترین نتیجه ای که ممکن است عاید شود عبارت خواهد بود از حفظ واحد بهره برداری در سطحی که قبلاً بوده است. پیشرفت و ترقی، بالاتر از این درجه، توسط نظام اجاره ای میسر نیست. اجاره نشین در بهبود روش های کشت یا معرفی روش های جدید، منفعتی کسب نمی کند. این روش ها مستلزم هزینه های زیادی در آغاز کارند و نتایج سودمند آنها، لاقلاً بخشی از این نتایج، تنها بعد از اتمام قرارداد جلوه گر می شود؛ در نتیجه تنها باعث بالا رفتن اجاره بها می شوند؛ سود اجاره نشین بیشتر نمی شود بلکه فقط بهره مالکانه افزایش می یابد. بنابراین تا زمانی که اجاره نشین مطمئن نباشد در طول مدت قراردادش مقدار سرمایه گذاری اش را همراه با سودش جبران خواهد کرد، از هر گونه سرمایه گذاری برای بهبود کشت خودداری خواهد نمود.

هر قدر مدت قرارداد طولانی تر باشد، نظام اجاره ای برای پیشرفت و توسعه کشاورزی مناسب تر خواهد بود. ولی زمانی که بهره مالکانه در حال افزایش است مالکان ارضی به خودشان کاملاً حق می دهند قراردادها را هر چه ممکن است کوتاه مدت تر انتخاب کنند، زیرا این شیوه مطمئن ترین شیوه ای است که به آنها اجازه می دهد کل ثمره ناشی از بهره مالکانه در حال افزایش را از آن خود سازند.

بدین ترتیب بهره مالکانه در نظام اجاره ای نیز مانند نظام بهره برداری توسط خود مالک به عنوان مانعی جدی بر سر راه کشاورزی صحیح و عقلانی محسوب می شود.
حق وراثت را نیز نباید مانعی کم اهمیت تر دانست.

ب. حق وراثت

زنجیره های فتودالی که بر سر راه کشاورزی، همانند صنعت، مانع ایجاد می کردند بایستی گسیخته می شدند و رشد بعدی کشاورزی که تنها توسط پیدایش مالکیت خصوصی مطلق بر زمین آسان می شد نه تنها خواهان از بین رفتن امتیازات ناشی از حقوق ویژه دولتی بود، بلکه از میان رفتن امتیازات طبقاتی کسب شده در هنگام تولد فرد را نیز ایجاب می کرد. جامعه بورژوازی نه تنها خواهان برابری کلیه شهروندان در مقابل قانون است، بلکه خواهان برابری کلیه فرزندان در یک خانواده نیز هست؛ می خواهد دارایی پدری به طور مساوی میان همه فرزندان تقسیم گردد. ولی این قوانین که در ابتدا منجر به جهشی سریع در کشاورزی شدند طولی نکشید که به نوبه خود به صورت موانع جدیدی بر سر راه آن درآمدند.

تقسیم ثروت والدین به صورت مانعی جدی برای تجمع چندین سرمایه در دست یک فرد درمی آید. ولی تراکم سرمایه تنها از تمرکز سرمایه های قدیمی به وجود نمی آید، بلکه از انباشت سرمایه های جدید نیز ناشی می شود، و این پدیده دوم آن چنان نیرومند است که با وجود ادامه تقسیم ارثیه تراکم سرمایه پیشرفت سریعی از خود نشان می دهد.

در مورد املاک ارضی نمی‌توان از پدیده‌ای به نام انباشت سرمایه‌های جدید سخن گفت. این موضوع به‌خصوص درباره‌ی کشورهای بی‌دارای سابقه‌ای قدیمی در کشت هستند صادق است، یعنی در کشورهایی که حتی یک قطعه زمین بی‌صاحب را نمی‌توان یافت. ولی می‌دانیم که تمرکز املاک ارضی با مشکلات به مراتب بیشتری مواجه می‌شود تا تمرکز سرمایه‌ها. تقسیم ارثیه به میزان زیادی باعث قطعه‌قطعه شدن املاک ارضی می‌شود. ولی وضعیت حقوقی هر قدر هم بتواند بر زندگی اقتصادی اثر بگذارد، باز هم در تحلیل نهایی شرایط اقتصادی است که تعیین‌کننده است. قطعه‌قطعه شدن املاک ارضی فقط در نقاطی به وقوع می‌پیوندد که شرایط اقتصادی اجازه دهد (شرایطی که در فصل گذشته از آن سخن گفتیم)، و در نقاطی که این شرایط موجود باشد تقسیم ارثیه در تسریع این تحول اهمیت زیادی دارد.

ولی برعکس در نقاطی که زمین در امر تولید برای بازار به زیر کشت درمی‌آید و نه برای مصرف خانواده، یعنی در شرایطی که رقابت وجود دارد و برتری ملک بزرگ بر ملک کوچک مشاهده می‌شود و تجزیه املاک ارضی مشکلاتی را به وجود می‌آورد که به سرعت به چشم می‌خورد (مثلاً در نقاطی که تولید گندم غالب باشد) و بالاخره در شرایطی که کشاورز قادر به انجام دادن یک کار کمکی نیست، تقسیم طبیعی املاک در وراثت به دشواری صورت می‌گیرد و به ندرت زمانی طولانی ادامه پیدا می‌کند. غالباً انتقال ارث بدین طریق صورت می‌گیرد که یکی از وارثین تمامی ملک را در اختیار می‌گیرد و متعهد می‌شود که سهم سایر وراثت را بپردازد، ولی از آنجا که تقریباً هیچ‌گاه سرمایه لازم را در اختیار ندارد اغلب اقدام به گرفتن قرض می‌کند. در نتیجه، پرداخت سهم سایر وراثت یک شکل خاص خرید املاک را به خود می‌گیرد که قبلاً مورد بحث قرار گرفت (نوعی خرید با سرمایه ناکافی). ولی این معامله در وراثت وارد می‌شود به طوری که نسل بعد از نسل به صورت یک احتیاج طبیعی تکرار می‌شود. حق وراثت سبب می‌گردد که وارث مزرعه‌اش را در شرایط مقروض بودن در دست گیرد و ناچار باشد سودهای به دست آمده را نه در راه بهبود وضع زمین‌ها یا برای انباشت سرمایه، بلکه برای پرداخت قرض‌هایش به کار گیرد؛ و زمانی که موفق شود خودش را از این وضع خلاص کند جانشین وی درست در وضعی مشابه قرار می‌گیرد، حتی با قرض‌هایی سنگین‌تر، زیرا ممکن است در این مدت بهره مالکانه افزایش یافته یا ارزش زمین بیشتر شده باشد.

افزایش قیمت املاک ارضی برای آنهایی که کار کشاورزی را رها می‌کنند و املاک‌شان را می‌فروشند امتیازی محسوب می‌شود ولی این افزایش در مورد آنهایی که به این کار روی می‌آورند، چه از طریق خرید زمین و چه از طریق وراثت، به هیچ‌وجه امتیازی محسوب نمی‌شود. تصور این مسئله که افزایش قیمت زمین یا بالا نگه داشتن آن به طور مصنوعی در جهت منافع کشاورزی خواهد بود تصویری کاملاً خطاست. این افزایش در جهت منافع مالکان وقت، بانک‌های رهنی و سوداگران زمین است و به هیچ‌وجه نفعی برای خود کشاورزی یا نسل آینده کشاورزان و آینده خود کشاورزی ندارد.

بر اثر حق وراثت بورژوازی، دهقان خود را بر سر یک دوراهی احساس می‌کند و مجبور است

میان تجزیه املاک یا افزایش هزینه آنها یکی را انتخاب کند.

در بعضی کشورها، به خصوص در فرانسه، جمعیت روستایی سعی می‌کند خود را از انتخاب میان این دو راه حل خلاص کند و برای این کار به «نظام دو فرزند» روی می‌آورد. بدون شک این وسیله‌ای است برای اینکه بتوان از برخی مشکلات ذکر شده در زمینه حق وراثت فعلی اجتناب کرد، ولی همانند دیگر وسایل که سعی در کمک به کشاورزی دارند، این شیوه نیز اثراتی معکوس و سوء در کل جامعه بر جای خواهد گذاشت. جامعه سرمایه‌داری برای رشدش احتیاج جدی به افزایش جمعیت دارد. کشوری که در آن افزایش نیروی کارگری به آهستگی صورت می‌گیرد در رقابت میان ملل سرمایه‌داری عقب خواهد ماند. به علاوه این خطر وجود خواهد داشت که در مقابل ملت‌های رقیب، قدرت سیاسی خود را از دست بدهد، زیرا ممکن است نتواند میان نیروی نظامی خود و نیروی نظامی کشورهای دیگر موازنه ایجاد کند؛ نیرویی که قبل از هر چیز به تعداد واحدهای جنگی بستگی دارد.

در فرانسه، یعنی جایی که «نظام دو فرزند» غالب است، تأثیر این نظام نه تنها از یک سو نوعی کاهش نسبی قدرت نظامی است (جمعیت بین سال‌های ۱۸۷۲ و ۱۸۹۲ از ۳۶ میلیون نفر به ۳۸ میلیون نفر رسیده، یعنی فقط ۲ میلیون نفر افزایش یافته و از سال ۱۸۸۶ تقریباً افزایش نیافته است؛ برعکس در آلمان در همین مدت افزایش جمعیت برابر ۹ میلیون نفر بوده است یعنی از ۴۱ میلیون نفر به ۵۰ میلیون نفر رسیده)، بلکه از سوی دیگر باعث شده که سرمایه‌داران به وارد نمودن کارگرانی از بلژیک، ایتالیا، آلمان و سوئیس اقدام کنند؛ نیروی کاری که جمعیت روستایی موفق به تأمین آن نشده است. در فرانسه در سال ۱۸۵۱ تنها ۳۸۰،۰۰۰ نفر خارجی وجود داشت، یعنی $\frac{1}{100}$ کل جمعیت؛ در سال ۱۸۹۱ این تعداد به ۱،۱۳۰،۰۰۰ نفر یعنی $\frac{3}{100}$ کل جمعیت رسید. حال آنکه در امپراتوری آلمان در سال ۱۸۹۰ تنها ۵۱۸،۵۱۰ نفر خارجی وجود داشت، یعنی $\frac{1}{100}$ کل جمعیت. بنابراین آنچه از «نظام دو فرزند» می‌توان انتظار داشت عبارت است از برداشتن برخی هزینه‌ها از دوش مالکیت ارضی به قیمت کاهش نیروی نظامی و نیز کاهش فعالیت‌های صنعتی کشور. دولتمردان و اقتصاددانان فرانسوی به هیچ وجه به مؤثر بودن این روش برای نجات کشاورزی عقیده ندارند.

ج. Anerbenrecht و Fidéicommiss

فرانسه کشوری است که در آن انقلاب به کامل‌ترین وجه جامعه فئودالی و حق وراثت مربوط به این جامعه را از بین برده است. برعکس در انگلستان و آلمان، مالکیت بزرگ ارضی موقعیت مهمی را در جامعه بورژوازی حفظ کرده است و این موضوع به خصوص در شکلی از حق وراثت که مالکان بزرگ ارضی یا لافل بخشی از آنها برای خودشان تضمین نموده‌اند، یعنی در حق Fidéicommiss، به چشم می‌خورد. طبق این حق، یک زمین به جای اینکه به مالکیت یک فرد درآید به مالکیت جمعی خانواده درمی‌آید؛ تنها یکی از افراد خانواده و معمولاً پسر ارشد از این زمین بهره‌مند می‌شود، اما

وی نه می‌تواند آن را به فروش برساند و نه کوچک‌تر کند. برادران و خواهران وی فقط در اموال منقول دارای حق مساوی‌اند ولی در مورد ملک ارضی که به صورت *Fidéicommis* درآمد از گردونه خارج می‌شوند. از زمان شروع بحران ارضی، تعداد *Fidéicommis* ها در پروس افزایش قابل ملاحظه‌ای پیدا کرده است. طبق گفته کونراد، در هفت ایالت شرقی پروس، اعدادشان به شرح زیر بوده است:

تا قرن حاضر	۱۵۳ مورد	۱۸۶۱ - ۱۸۷۰	۳۶ مورد
۱۸۵۰ - ۱۸۰۰	۷۲ مورد	۱۸۷۱ - ۱۸۸۰	۸۰ مورد
۱۸۵۱ - ۱۸۶۰	۴۶ مورد	۱۸۸۱ - ۱۸۸۶	۱۳۵ مورد

در طول ۱۶ سال، یعنی از سال ۱۸۷۱ به بعد تعداد *Fidéicommis* های ایجاد شده از تعداد *Fidéicommis* های به وجود آمده در طی ۷۰ سالی که از شروع قرن می‌گذرد بیشتر بوده است، و این حرکت همچنان ادامه دارد. درست در زمانی که نوشته حاضر زیر چاپ می‌رفت مطبوعات گزارش دادند که در پروس در سال ۱۸۹۶، تعداد ۱۳ *Fidéicommis* جدید و در سال ۱۸۹۷ تعداد ۹ مورد دیگر ایجاد گردید. روشن است که این مثال‌ها به هیچ وجه نشانگر «دلسوزی برای کشاورزی» نبوده، بلکه در حکم دلسوزی برای چند خانواده اشرافی است.

یک نوع دهقانی *Fidéicommis*، تحت نام *Anerbenrecht* وجود دارد که اگرچه مالکیت جمعی را چندان محکم مستقر نمی‌کند و به مالک اجازه اقدامات بیشتر می‌دهد، ولی با وجود این اجازه تقسیم ارثیه را نمی‌دهد. در بسیاری از نواحی آلمان و اتریش، که مالکیت بزرگ دهقانی شکل غالب دارد، این شکل حقوقی حفظ شده است (اگر نه به صورت قانون، لاقبل به شکل رسوم و سنت‌ها). در این اواخر بسیاری تصمیمات قانونی گرفته شدند که باعث استحکام بیشتر این سنت‌ها و رسوم گردیدند و برای آنها یک پایه حقوقی فراهم کردند، زیرا سیاستمداران و اقتصاددانان محافظه کار در آنها وسیله‌ای قدرتمند را برای حفظ طبقه دهقانان، این آخرین حصار مالکیت فردی، مشاهده می‌کنند.

شکی نیست که *Anerbenrecht* در موقعیتی نیست که بتواند خطرات ناشی از تقسیم ارث را از مالکیت ارضی دور نماید (لاقبل در مناطقی که این نظام به شکل روشنی مستقر شده باشد) ولی نتیجه‌اش این خواهد بود که آنهایی که در گذشته از ارث سهمی داشتند از آن محروم شوند. این یعنی نجات مالکیت دهقانی به قیمت محروم نمودن اکثریت جمعیت روستایی؛ یعنی نجات مالکیت فردی با سلب حقوق از آنهایی که از ارث بهره می‌جستند. نتیجه آن ایجاد سدی در مقابل پرولتاریا از طریق افزایش تعداد پرولترها خواهد بود.

در مورد مالکیت بزرگ ارضی که از طریق *Fidéicommis* ایجاد گردیده است، محروم کردن جوان‌ترین پسرها از ارث، آن طوری که در انگلستان معمول است، اهمیت چندانی ندارد. کلیسا،

ارتش و ادارات به اشراف‌زادگان جوان محروم شده از ارث مناصب زیادی با حقوق‌های مناسب تقدیم می‌کنند. در مورد دهقان به هیچ وجه چنین امکانی وجود ندارد. وی در دولت و کلیسا به اندازه کافی نفوذ ندارد تا بتواند برای فرزندان خود در آنجا شغلی دست‌وپا کند. در اینجا تنها نتیجه Anerbenrecht این خواهد بود که کلیه فرزندان دهقان (به جز یکی از آنها) در خیل مزدگیران درآیند. ولی Anerbenrecht به شکل دیگری نیز موجب پرولتاریزاسیون جمعیت‌های روستایی می‌شود و هر قدر این نظام به Fidéicommiss نزدیک‌تر شود، یعنی هر چه بیشتر با قطعه‌قطعه شدن زمین و مقروض شدن آن به دنبال تقسیم ارث مخالف باشد، این امر در سطح وسیع‌تری صورت می‌گیرد. در نتیجه، گرایش به تمرکز زمین به مراتب بیش از گرایش به تجزیه آن خواهد بود. هر چند این تمرکز باعث می‌شود واحد تولیدی وسعت یابد و بهره‌برداری از آن به شکلی علمی‌تر صورت گیرد، ولی تعداد زیادی از مالکان کوچک را نیز که به زمین‌های زادگاه‌شان پایبند بودند از زمین‌های‌شان جدا می‌کند.

نظام Anerbenrecht به درد دهقانان خرده‌پا نمی‌خورد؛ هم قانون و هم آداب و رسوم این موضوع را به خوبی نشان داده‌اند. این نظام برای آنها تنها مشکلی دست‌وپاگیر خواهد بود، و معاش آنها دیگر از محصول ملک ارضی‌شان به دست نمی‌آید، بلکه هر چه بیشتر از پولی که از راه‌های دیگر کسب می‌کنند ناشی می‌شود. نظام Anerbenrecht از دهقانان بزرگ حمایت می‌کند. در اتریش نظام مذکور فقط در مورد املاک با وسعت متوسط اعمال می‌گردید؛ در مکلمبورگ، در مورد املاکی که حداقل به میزان $37/5$ بواسو^۱ برای آنها مالیات تعیین شده بود؛ در برنم^۲ در مورد املاک لااقل ۵۰ هکتاری؛ در وستفالی و در براندنبورگ در مورد املاکی که درآمد خالص آنها پس از کسر مالیات لااقل به ۷۵ مارک می‌رسید.

نظام Anerbenrecht در مورد دهقان بزرگ نه تنها باعث پرولتار شدن برادران و خواهران جوان‌تر و نیز جوان‌ترین فرزندان می‌شود، بلکه برای پرولتار کردن همسایه‌های خرده‌پا نیز تلاش می‌کند. در نتیجه، مهاجرت به سوی شهرها را تشویق، روستاها را از سکنه خالی و بالاخره رشد کشاورزی علمی را سد می‌کند.

و این هم گزارشی از چند محل در هسه که این نظام در حال اجراست: «سال‌هاست که کمبود کارگر مورد شکایت همگان است. مهاجرت جوانان و افراد سالم، که دیگر هیچ چیز در تملک ندارند، به سوی مناطق صنعتی صورتی حاد به خود گرفته است. زنان، کودکان و افراد پیر در محل باقی می‌مانند و دهقانان و نیز کشتکاران بزرگ از میان این افراد است که کارکنان مورد احتیاج خود را تأمین می‌کنند.»^۳

۱. boisseaux، یک واحد اندازه‌گیری قدیمی که برای محصولات خشک مورد استفاده قرار می‌گرفت، و معادل است با پیمانهای برابر $12/5$ لیتر-م.

2. Brême

۳. شرایط اقتصادی کارگران کشاورزی، جلد ۲، ص ۲۳۳.

این موضوع در مورد Fidéicommis حتی بیشتر صادق است. این یکی از دلایل مهم ایجاد و توسعه لاتیفوندیوم‌ها است. از سوی دیگر، این تصور کاملاً اشتباه است که در مالکیت بزرگ فقط گرایش به سمت عدم تمرکز وجود دارد و تنها موانع مصنوعی هستند که می‌توانند جلو این گرایش را بگیرند. در نقاطی که تولید در کشاورزی عمدتاً برای بازار انجام می‌شود، هر دو گرایش به طور متناوب و در رقابت با یکدیگر ظاهر می‌شوند: گرایش به سمت تمرکز و گرایش به سوی عدم تمرکز. طبق گفته کونراد در پایان قرن گذشته، در استان‌های شرقی پروس ۲۴۹۸ نفر دارای املاکی بیش از ۱۰۰۰ هکتار بودند که کل مساحت املاک آنها به ۴,۶۸۴,۲۵۴ هکتار می‌رسید. در بین این ۲۴۹۸ نفر، ۳۰۸ نفر آنها به صورت Fidéicommis بودند که کل مساحت املاک آنها به ۱,۲۹۵,۶۱۳ هکتار، یعنی تقریباً $\frac{1}{4}$ سطح املاک بالاتر از ۱۰۰۰ هکتار، می‌رسید. در فرانسه با وجود اینکه Fidéicommis وجود ندارد ولی نسبت رشد مالکیت بزرگ در آنجا از آلمان بیشتر است. در آلمان در سال ۱۸۹۵، املاک بزرگ‌تر از ۵۰ هکتار، $\frac{۳۲}{۵۶}$ کل مساحت بهره‌برداری کشاورزی را اشغال می‌کردند. در فرانسه در سال ۱۸۹۲، مزارع بزرگ‌تر از ۴۰ هکتار $\frac{۴۳}{۵۵}$ کل مساحت تحت اشغال کشاورزی را به خود اختصاص می‌دادند. متأسفانه در آمار فرانسه، واحدهای کشاورزی بزرگ‌تر از ۴۰ هکتار طبق تعدادشان تقسیم گردیده‌اند نه بر اساس مساحت‌شان. جالب است توجه کنیم که دقیقاً واحدهای بزرگ هستند که تعدادشان افزایش زیادی پیدا کرده است. طبق آمار داریم:

واحد‌های کشاورزی	۱۸۸۲	۱۸۹۲	افزایش (+) یا کاهش (-)
- بیش از ۴۰ هکتار	۱۴۲,۰۰۰	۱۳۹,۰۰۰	- ۳۰۰۰
- ۴۰ تا ۱۰۰ هکتار	۱۱۳,۰۰۰	۱۰۶,۰۰۰	- ۷۰۰۰
- بیش از ۱۰۰ هکتار	۲۹,۰۰۰	۳۳,۰۰۰	+ ۴۰۰۰
- بیش از ۳۰۰ هکتار	۲۰۰۰	۴۰۰۰	+ ۲۰۰۰

در واقع اینها آماری است از واحد کشاورزی و نه از ملک. ولی گرایش عمده در این مورد نیز خودش را به همان شدت نشان می‌دهد. آمار مربوط به املاک نیز حاکی از چیزی نیست مگر گرایش به تمرکزی قابل ملاحظه؛ و یقیناً این تمرکز کمتر از تمرکز مربوط به آمار واحدهای کشاورزی نخواهد بود.

اگرچه نمی‌توان گفت که تنها توسط نظام Fidéicommis ایجاد مالکیت بزرگ ارضی تضمین می‌گردد، ولی حداقل می‌توان گفت به میزان زیادی ایجاد و توسعه آن را تسهیل می‌کند؛ و بدین ترتیب شرایط مقدماتی برای گذار به بالاترین شکلی که کشاورزی در نظام تولیدی سرمایه‌داری می‌تواند بدان نایل آید آماده می‌شود.

وسعت زیاد لاتیفوندیوم‌ها به آنها اجازه می‌دهد به واحدهای مختلف با توجه به موقعیت و کار

مخصوص هر کدام از آنها وسعت و شکل دلخواهشان را بدهند؛ و اجازه می‌دهد واحدهای مختلف به صورت یک ارگانیزم اقتصادی واحد، که با روشی اصولی اداره می‌شود، ادغام شوند. از سوی دیگر Fidéicommis انباشت سرمایه را تسهیل می‌کند و باعث می‌شود کشت به شکل متمرکز صورت گیرد و واحد تولیدی از هزینه‌های ناشی از تقسیم ارثیه معاف شود. طبق آمار در سال ۱۸۸۳ در ۴۲ منطقهٔ پروس، وام رهنی برای محصولی برابر یک تالِر (بعد از کسر مالیات ارضی) به شکل زیر بود (بدون کسر ارزش ساختمان‌های رهنی):

املاک با محصول خاص به شرح زیر	Fidéicommis و بنیادها
پیش از ۵۰۰ تالِر ۸۴/۴۰ مارک ۱۰۰ تا ۵۰۰ تالِر ۵۴/۱۰ مارک ۳۰ تا ۱۰۰ تالِر ۵۶/۲۰ مارک	۲۰/۳۰ مارک

امنیت مالکیت از نوع Fidéicommis امکان بهبودی زیادی را می‌دهد و باعث رشد نظام اجاره‌دهی می‌شود، به‌خصوص در نقاطی که مستأجر مطمئن باشد بر اثر تغییر مالکیت یا تنگدستی یک مالک به حقوق وی لطمه‌ای وارد نمی‌آید.

بنابراین اتفاقی نیست که لاتیفوندیوم تضمین شده توسط Fidéicommis دو نمونه از بالاترین شکل‌های کشاورزی سرمایه‌داری را به وجود آورده باشد: در انگلستان سیستم اجاره‌دهی سرمایه‌داری، و در اتریش بهره‌برداری غول‌آسا که از تجمع چندین ملک در یک واحد تشکیل می‌شود.

با وجود اینکه این شکل لاتیفوندیوم بیش از سایر اشکال مالکیت ارضی امکان کامل‌ترین نوع بهره‌برداری سرمایه‌داری را تضمین می‌کند، ولی با این همه در میان کلیهٔ اشکال مالکیت ارضی این شکل (لاتیفوندیوم تضمین شده توسط Fidéicommis) بیش از سایر اشکال از ضرورت کشت با علمی‌ترین شیوه دور می‌افتد.

علت این دورافتادن قبل از هر چیز این است که مالک آن اجباری به حفظ ملکش در مقابل رقابت احساس نمی‌کند. در ما زمرهٔ کسانی نیستیم که رقابت در بازار را با مبارزه برای بقا یکی بدانند و در آن نوعی ضرورت طبیعی مشاهده کنند. برخی رقابت‌ها میان افراد جامعه و انتخاب اصلح مسلماً یکی از شرایط اجتناب‌ناپذیر هر گونه پیشرفت اجتماعی محسوب می‌شود و حتی می‌توانیم بگوییم برای اینکه جامعه بتواند موقعیت‌هایش را حفظ کند ضروری است. ولی اشتباه است اگر اعلان کنیم که وجود یک جامعهٔ سوسیالیستی با این رقابت و انتخاب در تضاد است. از میان بردن اختلاف طبقاتی و یکسان نمودن شرایط زندگی طبقات مختلف به‌هیچ‌وجه به معنی از بین بردن سایر اختلافات اجتماعی، که بر افراد اثر می‌گذراند و باعث برانگیختن آنها می‌شوند، نیست. بدین ترتیب امروزه مثلاً در درون یک سندیکای کارگری که اعضای آن از نظر طبقاتی از یکدیگر متمایز نیستند و «استاندارد

زندگی» برای همه آنها یکسان است ما شاهد تفاوت‌هایی در اختیارات، قدرت، و نوع فعالیت هر یک از اعضا هستیم، و در نتیجه در گزینش آنهايي که مدیریت سندیکا یا نمایندگی آن را برعهده خواهند داشت نوعی رقابت و انتخاب به چشم می‌خورد و در ارگانيسم پيچيده‌ای که جامعه سوسیالیستی مدرن دارا خواهد بود این اختلافات طبعاً افزایش بیشتری خواهند داشت. برابری در شرایط زندگی نه تنها باعث از بین رفتن رقابت و عدم امکان انتخاب کاردان‌ترین و لایق‌ترین افراد برای خطیرترین و بالاترین مقامات نمی‌شود، بلکه می‌توان گفت که شرط هر دو آنها نیز هست. یک مسابقه اسپدوانی که در آن اسب‌ها از محل‌های مختلف مسابقه را آغاز کنند احمقانه است. این مطلب در مورد مسابقه بین افرادی که در موقعیت‌های یکسان نیستند نیز صدق می‌کند. اما خود مسئله انتخاب اصلح نیز تنها میان افرادی که در یک موقعیت واحد بوده‌اند امکان‌پذیر است.

این رقابت و انتخاب همان رقابتی که اقتصاددانان بورژوا مدنظر دارند نیست. امروزه این دو پدیده در مؤسساتی سرمایه‌داری که در آنها نوعی تعاون و همکاری منظم به چشم می‌خورد، و نه رقابت به معنی بیان شده توسط اقتصاددانان بورژوا، دیده می‌شوند. رقابتی که به‌عنوان تنظیم‌کننده زندگی اقتصادی در نظر گرفته می‌شود در جایی شروع می‌شود که این تعاون و همکاری منظم خاتمه یافته باشد. روابطی که میان بهره‌برداري‌های مخصوص تولید کالا موجود است از طریق رقابت تعیین می‌شود. در یک واحد تولیدی خاص، بهره‌برداري به شکل منظم و با حداکثر صرفه‌جویی انجام می‌گیرد، ولی در جامعه این بهره‌برداري بدون یک طرح از پیش تنظیم شده صورت می‌گیرد و علت اینکه هرج و مرج مطلق حکمفرما نمی‌شود این است که محصولاتى که در حد وفور وجود دارند ارزش خود را از دست می‌دهند، و آنهايي که در تولیدشان اجتماع کارکمی را صرف کرده است و جوابگوی احتیاجات نیستند بیش از ارزش‌شان خریداری می‌شوند - این روند غیراقتصادی‌ترین و ناشیانه‌ترین روشی است که می‌توان تصور کرد.

نوع انتخاب صاحبان و اداره‌کنندگان این قبیل بهره‌برداري‌های خاص پاسخگوی هرج و مرجی است که بر تولید کالایی حکمفرماست. در نظام مالکیت فردی بر وسایل تولید، قبل از هر چیز موقعیت خانوادگی‌ای که فرد در آن به دنیا آمده در این انتخاب تعیین‌کننده است و در مرحله بعدی است که انتخاب از طریق رقابت وارد میدان می‌شود. ولی این انتخاب بیشتر از طریق حذف افراد غیرکاردان صورت می‌گیرد تا از طریق جلو انداختن افراد کاردان، و این امر نه از طریق تعویض مدیر نالایق، بلکه با انهدام کل واحد بهره‌برداري انجام می‌شود؛ روشی که از حیث قساوت و اسراف در نیروها یقیناً با مبارزه ارگانيسم‌های فردی برای بقا قابل مقایسه است، حتی اگر تشابه زیادی با آن نداشته باشد.

ولی وحشی‌گری و اسراف این روش هر قدر هم زیاد باشد تنها روشی است که در نظام تولید کالایی و مالکیت فردی بر ابزار تولید قادر است در امر تولید هر واحد بهره‌برداري خاص حداکثر صرفه‌جویی ممکن و علمی‌ترین شکل تولید را تا آنجایی که میسر است عملی سازد. چنین اجباری در مورد Fidéicommis از میان رفته است - بدون اینکه مالکیت خصوصی بر

ابزار تولید، که لازمه آن است، از میان رفته باشد. مالک یک ملک تضمین شده توسط نظام Fidéicomis می‌تواند ملکش را به بدترین شکل نیز اداره کند. در این صورت تنها عایداتش تقلیل می‌یابد، ولی مالکیتش در معرض خطر قرار نمی‌گیرد.

احتماقانه است اگر بخواهیم یک سرمایه صنعتی یا تجاری را از طریق Fidéicomis تضمین نماییم. این سرمایه آنقدر در حال تغییر و دگرگونی است که نمی‌تواند چنین قیدوبندی را تحمل نماید. سرمایه بدون وقفه تغییر شکل می‌دهد: امروز طلاست، فردا ابزار تولید است، و پس فردا تبدیل به کالا می‌شود؛ یعنی تابع متنوع‌ترین انقباض و انبساط‌ها واقع می‌شود و در معرض تناوب بحران‌ها و فراوانی‌ها قرار می‌گیرد. زمین، برعکس، تحت تأثیر قوانین دیگری قرار می‌گیرد و مقایسه آن با سرمایه اشتباه است. زمین ارزشی نیست که از کار حاصل شده و به گردش افتاده باشد. حتی از نظر مواد نیز با ابزار تولیدی که معرف سرمایه هستند کاملاً فرق می‌کند. این ابزار از ارزش‌شان کاسته می‌شود، ولی زمین غیرقابل تخریب است. اکتشافات جدید در هر لحظه از ارزش ابزار تولید قدیم می‌کاهند، ولی زمین به شکلی دائمی پایه طبیعی هر تولیدی محسوب می‌شود. رقابت میان سرمایه‌ها، در طی انباشت‌شان و بعداً بر اثر رشد صنعت و جمعیت به تدریج افزایش می‌یابد، ولی زمین برعکس هر چه بیشتر خصوصیت یک انحصار (منوپول) را پیدا می‌کند.

همان‌طور که برای یک خانواده تضمین مالکیت یک سرمایه از طریق روی آوردن به نظام Fidéicomis در مورد یک کارخانه یا یک بانک احتماقانه به نظر می‌رسد، به همان اندازه هم اگر یک ملک ارضی در کار باشد این نظام در جهت منافع آن خانواده خواهد بود، هرچند این نوع مالکیت کمتر از هر نوع دیگری به شیوه کشت علمی محتاج است. مالک وقت اگر به خوبی بهره‌برداری نکند از طریق کاهش بهره مالکانه فقط به خودش صدمه می‌زند، ولی قادر نیست بنیان درآمد خانواده را که در طول نسل‌ها حفظ شده است نابود کند.

اما می‌توان پیشاپیش درک کرد که یک ملک ارضی تضمین شده توسط نظام Fidéicomis به چه علت ممکن است به طریقی ناصحیح مورد بهره‌برداری قرار گیرد. نظام مدرن Fidéicomis بر این فرض استوار است که دولت برای چند خانواده صاحب زمین اهمیت و ارزش زیادی قائل است، زیرا دولت است که این نظام را تضمین می‌نماید، و خانواده‌های اشرافی هستند که از این طریق امتیازاتی به دست می‌آورند؛ خانواده‌هایی که مشغله آنها از کشاورزی فاصله زیادی دارد و در نتیجه قادر نیستند به صورت کشاورز درآیند. اگر با همه اینها، لاتیفوندیوم‌های اداره شده توسط نظام Fidéicomis اکثراً جزء بهره‌برداری‌هایی نیستند که به بدترین شکل زیرکشت می‌روند، و حتی در بین آنها مزارع نمونه نیز یافت می‌شوند، علتش یا در وجود نظام اجاره‌دهی سرمایه‌داری است که در این املاک بهترین شرایط رشد را پیدا می‌کند یا وجود مدارس کشاورزی جدیدی که تعداد زیادی مباشر و مدیر مجرب به این قبیل املاک روانه می‌کنند. این افراد خدمات خود را به بهایی اندک در اختیار مالکان لاتیفوندیوم‌ها قرار می‌دهند و در آنجا مساعدترین شرایط را برای به کار گرفتن دانش و قابلیت‌های خود پیدا می‌کنند.

ولی یک مالک بی توجه و ناتوان به سادگی ممکن است حتی در انتخاب اجاره نشین ها و مباشران خود نیز مرتکب اشتباهات بزرگی گردد. به هر حال اگر تعداد زیادی از لاتیفوندیوم ها به شکل مناسبی مورد بهره برداری قرار می گیرند این امر برتری Fidéicommis را ثابت نمی کند بلکه برتری واحد کشاورزی بزرگ را نشان می دهد، و این برتری حتی در شرایط نامساعد نیز به چشم می خورد.

ولی تنها به علت تضمین مالکیت ملک برای مالکش نیست که Fidéicommis به صورت مانعی بر سر راه یک کشت علمی و صحیح درمی آید. این نظام تقریباً به صورت یک لاتیفوندیوم درآمدی یا لااقل همان طوری که دیدیم از ابتدا گرایشش در این جهت است (با خنثا نمودن گرایش های مالکیت بزرگ به عدم تمرکز و با تشویق گرایش ها در جهت تمرکز). ولی هر قدر ملک ارضی بزرگ تر باشد بهره مالکانه آن نیز بیشتر است و در نتیجه زندگی مالک می تواند تجملی تر باشد. لیکن چنان که می دانیم، برای مالکان اولین تجمل زمین است، به خصوص در املاکی که توسط نظام Fidéicommis تضمین می شوند و سنت های فئودالی هنوز پایدارند. هر قدر ملک بزرگ تر باشد بخش وسیع تری از آن با روش صحیح تری زیر کشت می رود و به همان میزان نیز بهره مالکانه قابل ملاحظه تر می شود و در نتیجه وسوسه اختصاص بقیه ملک به تفریح، قصرهای تفریحی، باغ، پارک و شکارگاه افزایش می یابد، و این امر آن قسمت از ملک را که زیر کشت مواد غذایی است بیش از پیش کاهش می دهد.

رشد بهره برداری سرمایه داری در شهرها نیز در همین جهت سیر می کند. هر قدر میزان استثمار بیشتر باشد، ارزش اضافی بیشتر و عادات تجملی بورژوازی افزون تر می شود. این قبیل عادات به خصوص در زمینه خرید یا ساختن خانه های بیلاقی متبلور می شود (از خانه های باشکوه سلاطین سرمایه گرفته تا خانه های کوچک متعلق به صنعتگران و فروشندگان جزء). این خانه ها بیشتر برای تفریح اند و کشاورزی به عنوان اشتغال اصلی محسوب نمی شود. هر قدر وسایل ارتباطی بیشتر رشد کنند، ارتباط میان شهر و روستا بیشتر و فاصله خانه های بیلاقی از شهرها دورتر می شود، و این امر باعث راندن هر چه بیشتر دهقانان از زادگاه شان می گردد.

افزایش ارزش اضافی در توسعه شکار نیز متجلی می شود، به طوری که شکار دیگر امتیازی فئودالی محسوب نمی شود بلکه به یک تفریح بورژوایی مبدل می شود. نتیجه این امر از یک سو توسعه جنگل ها به قیمت از بین رفتن مالکیت های دهقانی، و از سوی دیگر نوعی اهمیت اغراق آمیز و بهبود وضعیت شکارها حتی بدون توسعه مناطق جنگلی است. این مناطق تنها مناطقی نیستند که چرای شکارها را میسر می کنند؛ شکارها در مراتع و چمنزارها چراگاه هایی به مراتب مناسب تر پیدا می کنند.

توسعه جنگل ها نیز به اندازه افزایش شکارها برای کشت های دهقانی هلاکت بار محسوب می شود. با وجود این، توسعه شکار در برخی مواقع برای دهقانان می تواند سودمند باشد. این ورزش به قدری توسعه پیدا کرده است که در برخی مناطق، که شکارگاه های خود را اجاره می دهند، با وجود بالا بودن اجاره تقاضا بر عرضه فزونی دارد. بنابراین قیمت یک خرگوش به میزان زیادی بالا می رود. برای دهقان به صرفه تر است که به جای تغذیه گاوها و انسان ها، محصولش را برای تغذیه

خرگوش و کبک به کار برد. دهکده‌هایی وجود دارند که از اجاره شکارگاه‌های شان سود قابل ملاحظه‌ای عایدشان می‌شود. ولی بهره‌برداری صحیح و علمی از کشاورزی همیشه با توسعه این ورزش مغایرت دارد.

افزایش ارزش اضافی در شهرها، همانند افزایش بهره مالکانه و حق ارث، گرایش‌های زیانباری را برای کشاورزی به وجود می‌آورد. در مورد مطلب آخر، اقتصاددانانی که توجه بیشتری به کشاورزی دارند اثرات مضر آن را تشخیص داده‌اند، ولی به‌عنوان نمایندگان منافع جامعه بورژوازی عموماً در زمینه حذف حق ارث در مورد زمین و اعلام مالکیت جمعی بر آن تصمیمی نمی‌گیرند. از نظر تئوریک، این مالکیت دسته‌جمعی بر زمین به‌هیچ‌وجه با جامعه بورژوازی در تضاد نیست ولی بورژوازی با غریزه به‌خوبی حس می‌کند که حیطه‌های مختلف جامعه بورژوازی به شکل محکمی به یکدیگر وابسته‌اند و متقابلاً بر هم تأثیر می‌گذارند. به همین دلیل است که در مقابل مالکیت دسته‌جمعی بر زمین با عزمی راسخ از خود دفاع می‌کند، اگرچه این مالکیت با تولید سرمایه‌داری منافات نداشته و حتی قادر است برخی هزینه‌های سنگین را که در طول نسل‌ها بر مقدارشان افزوده شده است از دوش کشاورزی بردارد.

اقتصاددانان بورژوا ترجیح می‌دهند که تنها به علایم بیماری بپردازند، مثلاً برای سبک‌کردن بار قرض‌های ناشی از وراثت سعی در به وجود آوردن شکل‌های اعتباری به‌خصوصی دارند. آنها اغلب اوقات هر دو نظام وراثت را مضر تشخیص می‌دهند، چه نظام تقسیم برابر ارثیه و چه به انحصار درآمدن کل ارث توسط یک عضو خانواده؛ و نتیجه می‌گیرند که هر دو این نظام‌ها لازم‌اند و یکی باید پادزهر دیگری باشد. اگر در انگلستان نوعی از Fidéicommiss غالب است و در فرانسه نظام تقسیم متساوی، ولی آلمان را می‌توان سرزمین موعود رشد هر دو نظام دانست. البته این بدان معنی نیست که کشاورزی آلمان در وضعیت بهتری نسبت به کشاورزی دو کشور دیگر قرار گرفته باشد. ولی رشته عوامل مضر برای کشاورزی، که از شیوه تولید سرمایه‌داری ناشی شده یا از آن نیرو می‌گیرند، هنوز به پایان نرسیده است.

د. استثمار روستا توسط شهر

ما افزایش بهره مالکانه و مقروض شدن کشاورزان را مشاهده کردیم. تنها بخشی از بهره مالکانه و بهره قرض در روستا باقی می‌ماند تا در آنجا مصرف یا انباشت شود. قسمت عمده آن به شهرها سرازیر می‌شود که این بخش روزه‌روز در حال افزایش است.

تا زمانی که شرایط عقب‌افتادگی وجود دارد، دهقان برای قرض‌کردن به نزدیک‌ترین محل در همسایگی خود مراجعه می‌کند. وام‌دهندگان وی نه‌تنها ممکن است افرادی نظیر یهودیان دهکده، تاجران گندم و دام، مغازه‌دار ده، و صاحب مسافرخانه محل باشند، بلکه دهقانان عمده یعنی مسیحیان باایمانی که به اندازه دیگران حاضر به سلاخی دهقان مراجعه‌کننده‌اند نیز جزء این دسته محسوب می‌شوند.

ولی با گذشت زمان و به تدریج که مقروض شدن دیگر پدیده‌ای اتفاقی ناشی از بهره‌برداری ناقص یا حوادث غیرقابل پیش‌بینی به حساب نیامد (واقعیتی که تا آنجا که ممکن بود کتمان می‌گردید زیرا همیشه بیان‌کننده تنگدستی و پریشانی بود)، به تدریج که به صورت پدیده‌ای لازم در امر تولید درآمد، و تجارت میان شهر و روستا توسعه پیدا کرد، رباخواری ابتدایی و پنهان جای خود را به مؤسسات ویژه مربوط به اعتبارات داد؛ مؤسساتی که امور اعتباری را در روز روشن انجام می‌دهند و این عمل، عملی عادی و نه از روی اضطرار محسوب می‌گردد و در نتیجه نرخ عادی بهره (و نه بهره‌های رباخواری) مستقر می‌شود. ولی این مؤسسات یا در شهرها وجود دارند (بانک، مؤسسات اعتباری و غیره) یا سرمایه مورد احتیاج‌شان توسط سرمایه‌داران شهرها تأمین می‌شود. این تحول در زمینه اعتبارات تغییری ضروری است. ولی این تغییر هر قدر هم برای دهقان منفرد سودمند باشد باز هم چیزی نیست مگر نوعی انقباض اضافی روستا توسط شهر. بخش قابل ملاحظه‌ای از ارزش‌های مورد استفاده روستا به سمت شهر جاری خواهد شد، بدون اینکه با ارزش‌هایی معادل جبران شود.

در مورد بهره مالکانه نیز وضع به همین منوال است. هر قدر تکامل سرمایه‌داری بیشتر پیشرفت کند، تفاوت فرهنگی میان شهر و روستا بیشتر می‌شود و روستا بیش از پیش از شهر عقب می‌ماند و در نتیجه زمینه‌های التذاذ و تفریح در شهرها در مقایسه با روستاها افزایش می‌یابند. در عین حال روابط میان شهرها و روستاها آسان‌تر می‌گردد.

بنابراین تعجب آور نیست اگر کلیه کسانی که املاک‌شان به قدر کافی وسعت دارند که بتوانند آنها را از طریق اجاره یا کارگران مزدبگیر اداره کنند، و دارای بهره مالکانه‌ای به اندازه کافی باشند، ترجیح می‌دهند هر سال مدتی نسبتاً طولانی در شهرهای بزرگ به سر برند و در آنجا اجاره‌های دریافتی خود را خرج کنند. این امر گاه به غایب بودن مالکان ارضی از زمین‌های‌شان منجر می‌شود، مانند آنچه در ایرلند و سیسیل اتفاق می‌افتد؛ در این مناطق، نحوه قدیمی و ناصحیح بهره‌برداری از لاتیفوندیوم‌های عظیم چنان هرج و مرجی را به وجود آورده است که دیگر حتی اقامت زودگذر مالک ارضی بر روی زمین‌هایش نیز برایش تفریحی به حساب نمی‌آید. این قبیل مالکان، تنها هدف‌شان در زندگی تفریح و خوشگذرانی است. کشت در ایرلند و سیسیل نتایج رقت‌بار لاتیفوندیوم‌های اداره شده توسط Fidéicommiss را در نقاطی که بهره‌برداری بزرگ سرمایه‌داری هنوز رشد نکرده است یا هنوز در شرایطی نیست که با اثرات این شکل بهره‌برداری مقابله کند نشان می‌دهد.

حتی در نقاطی که غیبت مالک به طور مطلق مرسوم نیست، غیبت‌های موقت مالک ارضی صورتی منظم به خود می‌گیرند و باعث می‌شوند قسمتی از بهره مالکانه‌اش از روستا به سوی شهر خارج گردد؛ و در شرایطی که زندگی تجملی او در روستا یا شکارگاه، قصرهای تفریحی و غیره باعث کاهش زمین‌های زیر کشت می‌گردد، که خود منجر به بیرون راندن تعدادی کارگر کشاورزی از زمین‌های‌شان می‌شود و در نتیجه به کشاورزی صدمه می‌رسد، زندگی تجملی او در شهر باعث بهبود وضع صنعت و تجارت شده، به امور سرعت می‌دهد، کارگران را جلب می‌کند و باعث انباشت سرمایه می‌شود.

مالیات‌های پولی نیز که روزه‌روز افزایش می‌یابند و بر دوش دهقان سنگینی می‌کنند همان نتیجه را به بار می‌آورند. تولید شهر قبل از هر چیز یک تولید کالایی است و رشد این تولید باعث افزایش مالیات‌های پولی می‌گردد. تولید روستا، به‌خصوص تولید در بهره‌برداری‌های کوچک، حتی امروزه هنوز عمدتاً برای مصارف شخصی خانواده تولیدکننده است. توسعه شهرها مالیات‌های پولی را بر روستاها تحمیل می‌کند. این مالیات‌ها ناشی از شیوه تولید دهقان نیستند و اصلاً با آن در تضادند. بدین ترتیب، این نوع مالیات‌ها به صورت یکی از قوی‌ترین عوامل تغییردهنده شیوه تولید دهقانی درمی‌آیند.

مالیات‌های پولی در روستا یکی از عوامل فعال در تبدیل تولید برای مصارف شخصی به تولید کالایی است، ولی سرعت رشد مالیات‌های پولی و سایر هزینه‌های مالی دهقان از سرعت رشد تولید کالایی روستایی و توسعه تجارت و مؤسسات اعتباری لازم برای این منظور بیشتر است. این امر باعث گردیده است که حتی امروز نیز دهقان از نظر پولی در مضیقه قرار گیرد و باز هم به واسطه‌ها و رباخواران وابسته باشد.

ولی همین مالیات‌های پولی، که دهقان را چنین درمانده کرده‌اند، باعث رشد و توسعه روستاها نمی‌شوند بلکه ترقی شهرها و به‌خصوص شهرهای بزرگ را تسهیل می‌کنند. تنها بخش کوچکی از اثرات آن به روستاها سرایت می‌کند. سربازخانه‌ها، کارخانه‌های اسلحه‌سازی، وزارتخانه‌ها، دادگاه‌ها و در نتیجه وکلایی که در برخی شرایط دهقان برای شرکت در دادگاه مجبور به پرداخت حق‌الوکاله به یکی از آنهاست همه در شهرها قرار دارند. در شهرهاست که مدارس متوسط و عالی دولتی، موزه‌ها، تئاترها و غیره و غیره وجود دارند. دهقان مجبور است مانند ساکنان شهرها سهم خود را در هزینه‌های تمدن ادا نماید ولی تقریباً هیچ‌گونه استفاده‌ای از تسهیلات آن نصیبش نمی‌شود. بنابراین تعجب‌آور نیست اگر وی این تمدن را که تنها برایش هزینه تراشیده است درک نکند و با آن مخالف باشد؛ و از این راه موجبات خوشحالی ارتجاع عوام‌فریب را فراهم می‌کند که به جای اینکه خواهان اشاعه تمدن در روستا و حذف شکاف موجود میان شهر و روستا باشد تحت عنوان به اصطلاح در نظر گرفتن اوضاع مردمان فقیر، خواهان کاهش در کلیه این هزینه‌هاست. برطرف کردن این شکاف یکی از وظایف مهم اجتماع آینده محسوب می‌شود.

تفرغ از کشاورزی نیست که موجب تراکم تمام زندگی یک کشور در شهرها می‌گردد، بلکه نیروهای اقتصادی که به مراتب از خواسته‌های دولت‌ها قوی‌ترند باعث این امر می‌گردند. به‌خوبی مشهود است که دولت‌ها بهترین تمایلات را در مورد کشاورزی دارند و می‌دانیم که چگونه به اشکال مختلف می‌کوشند به آن کمک کنند، مثلاً از طریق بستن برخی مالیات‌ها بر روی محصولات غذایی، برخی کمک‌های گرانبها، و تشویق‌هایی از همه نوع.

ولی تغییرات ایجاد شده در موقعیت‌داری‌ها هر قدر هم قابل ملاحظه باشند جریان ارزش کالاها از روستاها به سوی شهرها نه به تأخیر خواهد افتاد و نه رشد آن متوقف خواهد گردید. کلیه این اقدامات در تحلیل نهایی تنها منجر به حفظ مالکیت ارضی می‌گردد؛ اینها عواملی هستند که بهره